

وظیفه حکومت اسلامی در تربیت سیاسی جامعه از دیدگاه فقه امامیه*

□ محمدلطیف مطهری**

چکیده

تربیت اسلامی ساحت‌های مختلفی دارد و تربیت سیاسی یکی از مهم‌ترین این ساحت‌ها است. یکی از عوامل تربیت در کنار خانواده و عالمان، حاکمان هستند. حکومت برای رشد مردم در ساحت‌های مختلف از جمله در زمینه رشد سیاسی می‌تواند سیاست‌های لازم را پیش‌بینی و طراحی کند و برای تحقق روند تربیت سیاسی، برنامه‌ریزی لازم را انجام دهد. با توجه به ویژگی حکومت در تسلط سیاسی بر امور مردم و مصالح حکومت اسلامی در مهیاساختن مردم برای همسو ساختن مردم و جلب هم‌کاری آن‌ها در تحقق اهداف عالی حکومت، تربیت سیاسی مردم از اولویت و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اکنون پرسش این است که آیا از منظر فقهی حکومت اسلامی برای تربیت سیاسی مردم وظیفه دارد؟ حدود این مسئولیت چیست؟ این مقاله در قالب روش تحلیلی و اجتهادی و با طرح ادله فقهی اثبات می‌کند که یکی از وظیفه‌های حکومت اسلامی تربیت سیاسی جامعه است. در مجموع تربیت سیاسی جامعه امری راجح است که مطابق برخی ادله حکم آن الزامی کفایی و مطابق برخی ادله نیز واجب عینی و تعیینی است و از برخی ادله دیگر نیز حداقل استصحاب آن قابل استفاده است. هم‌چنین اگر مقدمات و زمینه‌سازی‌هایی برای انجام «برنامه‌ریزی حکومت در تربیت سیاسی جامعه» حساب شوند انجام آن‌ها نیز بر حکومت اسلامی وظیفه‌ی الزامی خواهد بود.

واژگان کلیدی: تربیت دینی، تربیت سیاسی، تعلیم و تربیت، فقه اهل بیت (ع).

* تاریخ وصول: ۱۴۰۳/۳/۳۱؛ تاریخ تصویب: ۱۴۰۳/۶/۱۵.

** دکتری گروه فقه تربیتی، مجتمع آموزش عالی فقه، جامعه المصطفی ﷺ العالمیه، پاکستان.

مقدمه

طبق تعالیم اسلام، انبیای گرامی بعد از دعوت مردم به توحید، در پی نشر آن و تحقق حاکمیت الهی و اقامه حدود شرعی میان مردم بوده‌اند که لازمه این امر زمینه‌سازی و آماده ساختن مردم برای آن از طریق تربیت سیاسی بوده است. حاکمیت و قدرت سیاسی که به تدبیر و اداره امور مردم می‌پردازد و تربیت که در پی پرورش استعداد های افراد برای رساندن آن‌ها به کمال است، ارتباط دو سویه و با یک‌دیگر دارند، یعنی برای اصلاح و اداره شایسته امور مردم، تربیت آن‌ها لازم است و وقتی مردم از تربیت سیاسی شایسته برخوردار باشند، تدبیر امور آن‌ها در جهت کمال آسان‌تر است.

پرورش سیاسی جامعه برای زمینه‌سازی شناخت بیشتر آرمان‌های سیاسی و جهت‌گیری به سمت تحقق آن‌ها در زندگی و در مقابل مبارزه و نفی عوامل موجب فساد و اخلال در امور مردم است که از طریق تربیت سیاسی جامعه امکان پذیر است. حکومت اسلامی ابزارهای متعددی در اختیار دارد که از جهات مختلف می‌تواند اقدامات قابل توجهی نسبت به جامعه انجام دهد. با توجه به ویژگی حکومت در تسلط سیاسی بر امور مردم و مصالح حکومت اسلامی در مهیاساختن مردم برای همسو ساختن مردم و جلب هم‌کاری آن‌ها در تحقق اهداف عالی حکومت، تربیت سیاسی مردم از اولویت و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چرا که در این صورت زمینه‌ای فراهم می‌شود که عناصر و تک‌تک افراد در کنار هم حول محور واحدی فراهم آیند و با پیروی از متابعت از رهبران خویش به وظایف سیاسی اجتماعی خود برای پیشرفت جامعه عمل کنند. با توجه به آنچه بیان شد، استنباط احکام مربوط به وظایف حکومت اسلامی در تربیت سیاسی مردم از سویی بیانگر جایگاه حساس حکومت اسلامی در قبال رشد جامعه است و از سوی دیگر به وضوح وظیفه شرعی حاکمان را در این ارتباط بیان می‌کند که این امر می‌تواند حاکمیت را برای ایفای وظایف تربیتی خویش برانگیزد. هدف اصلی این پژوهش، پژوهش فقهی درباره وظیفه حکومت اسلامی در تربیت سیاسی جامعه با روی‌کرد فقهی و از دیدگاه فقه امامیه است.

مفاهیم

مفهوم‌شناسی واژگان در تمام پژوهش‌ها از جمله پژوهش‌های فقهی از مباحث زیربنایی و قابل توجه است؛ چرا که می‌تواند محدوده ادله قابل استناد را نیز، روشن کند. در این تحقیق مفهوم واژه‌های حکومت، حکومت اسلامی، جامعه، تربیت و تربیت سیاسی اشاره خواهد شد.

حکومت در لغت و اصطلاح

واژه حکومت در کتب لغت به معنای «قضاوت و منع و باز داشتن برای اصلاح» (فیروزآبادی، ج ۴، ۳۹؛ ابن‌منظور، ج ۱: ۹۰۰، ۱۴۰۸؛ راغب اصفهانی: ۲۴۸، ۱۴۰۴). آمده است و حکم به معنای تصدی امور نیز آمده و حاکم به کسی گفته می‌شود که متصدی امور اجرایی مردم باشد. ابن‌منظور حکومت را به جلوگیری از ظلم معنا نموده و لفظ حاکم را به کسی اطلاق می‌کند که بتواند از ظلم ظالم ممانعت کند (ابن‌منظور، ۱۴۰۸، ج ۱: ۹۰۰). دهخدا واژه «حکم» را به معنای داور و قاضی گرفته و واژه «حکم» را به معنای حکومت و امر می‌داند و سپس خود کلمه حکومت را به «داوری» «سلطنت» «پادشاهی» «فرمانروایی» معنا کرده و لذا ایشان حکومت را هم از حکم و هم از حکم اخذ نموده است (دهخدا، ج ۱۹، ۱۳۷۳: ۷۵۳).

در اصطلاح فرهنگ علوم سیاسی، حکومت به معنای حکمرانی، فرمانروایی و اداره امور عمومی یا رهبری و مدیریت جامعه است (آشوری، ۱۳۶۶: ۲۴۱). در دانش سیاست معمولاً حکومت را مجموعه‌ای از سازمان‌های عمومی یا نهادی همگانی می‌دانند که به منظور تأمین روابط صحیح اجتماعی، حفظ نظم در جامعه، اجرای قوانین و تأمین مصالح عمومی به وجود می‌آید و گاهی به معنای «قوة اجرایی» در نظام‌های قانونی جدید و مبتنی بر تفکیک قوا، آمده است (همان).

تعریف حکومت اسلامی

حکومت در دولت اسلامی عبارت است از رعایت و حفظ شئون امت بر اساس شریعت اسلامی و به همین جهت بارها برحاکم (فرمانروا) اسم «راعی» و بر فرمانبرداران (مردم) نام «رعیت» اطلاق شده است (صدر، ص ۶، ۱۹۸۹) همان‌گونه که در حدیث شریف «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» آمده است (مجلسی، ج ۷۲، ۱۹۸۳: ۳۸). تعریف مذکور به مفهوم و

محتوای نظری و مفهومی یا چیستی و ماهیت حکومت توجه دارد، نه به شکل ظاهری آن و لذا از این سخن استنباط می شود حکومت، یعنی حفظ مصالح و شئون امت، و حکومت اسلامی نیز مصالح و شئون امت اسلامی را در درون دولت اسلامی و بر مبنای شریعت و دین اسلام حفظ و حراست می کند.

تربیت در لغت و اصطلاح

تربیت باتوجه به ریشه «ربو» معانی مثل تغذیه (فراهیدی، ج ۲، ۱۴۰۹) نشو، نمو (ابن منظور، لسان العرب، احمد فارس، معجم مقاییس اللغه) زیادت و فزونی (همان) ذکر کرده اند. گفته می شود وقتی ماده «رَبَوَ» در مورد تربیت انسان به کار رود، مراد رشد و نمو، تربیت بدنی، جسمانی و مادی است (مصطفوی، ج ۴، ۱۴۱۶: ۳۹). تربیت باتوجه به ریشه «ربب» به معنای سوق دادن شی مورد تربیت، به سوی کمال مطلوب و رفع نقایص و کاستی های آن، و ریشه تربیت از «رب» به معنای رشد دادن است.

در اصطلاح علوم تربیتی، برخی تربیت را این طور تعریف کرده اند: «فعالیتی هدف مند میان مربی و متربی، به منظور کمک به متربی در جهت شکوفایی قابلیت ها و استعداد های وی و پرورش شخصیت او در ابعاد فردی، اجتماعی، اخلاقی، عقلانی، عاطفی، جسمانی و...» (بناری، ۱۳۸۳: ۶۹).

تعریف منتخب تربیت عبارت است از: «فرایند یاری رسانی به متربی برای ایجاد تغییر تدریجی در گستره زمان در یکی از ساحت های بدنی، ذهنی، روحی و رفتاری که به واسطه عامل انسانی دیگر به منظور دست یابی وی به کمال انسانی و شکوفا کردن استعدادهای او یا بازدارندگی و اصلاح صفات و رفتارهایش صورت می گیرد» (اعرافی، ج ۱، ۱۳۹۱: ۱۴۱).

جامعه در لغت و اصطلاح

واژه جامعه از نظر لغوی به معنای گردآورنده، فراهم کننده و جمع کننده است (دهخدا، ج ۵، ۱۳۷۳: ۶۴۸۹). کلمه جامعه واژه عربی و مؤنث جامع به معنای گردآورنده و فراهم آورنده، به کار رفته است (آراسته خو: ۴۵۵).

تعریف اصطلاحی: هر یک از عالمان اجتماعی، برحسب وابستگی به مکتب یا رویکرد خاص، در تعریف خود از جامعه به عناصری اشاره کرده‌اند. برخی به عناصری مانند اهداف عام‌المنفعه تأکید کرده‌اند (کینگ، ۱۳۵۵: ۲۰۱) و (صلیبا، ۱۳۷۰: ۱۵۲). برخی دیگر سنت‌ها، عبادات، رسوم، شیوه زندگی و فرهنگ مشترک را عناصر اساسی در تعریف جامعه بر شمرده‌اند. عدّه‌ای وحدت جزئی جسمی، روانی و اخلاقی بین موجودات هوشمند، برخورداری از حکومتی پویا، فراگیر و کارآمد، یا هدف، سرزمین و فرهنگ مشترک و پیوندهای زیستی، فنی و فرهنگی را مهم دانسته‌اند (بیرو: ۳۸۷) و عدّه‌ای آن را به جمع شدن ارادی افراد برای به دست آوردن امتیازهای مستقیم و غیر مستقیم تعریف کرده‌اند (سووه،) و (گولد، بی تا: ۲۸۸). می‌توان جامعه را عبارت از مجموعه انسان‌هایی دانست که در جبریک سلسله نیازها و تحت نفوذ یک سلسله عقیده‌ها، ایده‌ها و آرمان‌ها در یک‌دیگر ادغام شده‌اند و در یک زندگی مشترک غوطه‌ورند (مطهری، ۱۳۹۰: ۳۳۳) و روابط گوناگون مشترک، متقابل و نسبتاً پایداری آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد و هدف واحدی آنان را گرد هم آورده است.

سیاست در لغت و اصطلاح

سیاست در لغت عرب به معنای امر (فراهیدی، ج ۷، ۱۴۱۰: ۳۳۵) و نهی، تزیین و تحیب امری (صاحب بن عباد، ج ۸: ۴۱۷). سیطره بر امور (جوهری، ج ۳: ۹۳۸). ریاست و حکومت (ابن منظور، ج ۶: ۱۰۷). ولایت بر مردم و قیام به مصلحت در امور مردم است (ابن اثیر جزری، ج ۲: ۴۲۱:) و حاکم و زمامدار نیز به اعتبار همین ویژگی سیاست‌مدار خوانده شده است. بنابراین، سیاست به معنای ریاست، ولایت، اداره و تسلط بر امور مردم است که لازمه آن امر و نهی مردم و ممکن است و می‌تواند بر تزیین امور برای مردم برای تسلط بر آن‌ها استوار باشد.

از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی سیاست در تفکر دینی عبارت است از امامت و رهبری جامعه بر اساس مصالح مادی و معنوی با جهت‌گیری به سمت نظام ارزشی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۰: ۲۱). در فرهنگ علوم سیاسی سیاست در معانی مختلفی استعمال شده که عبارتند از: هنر حکومت بر نوع بشر از طریق فریفتن یا گول زدن آنان؛ فن حکومت کردن دولت و رهبری روابط آن با سایر دولت‌ها؛ خط مشی، وظیفه و مضمون فعالیت دولت؛ کاربرد قدرت به اشکال مختلف در

ابعاد گوناگون جامعه بشری و نیز تدابیری است که حکومت به منظور اداره امور کشور اتخاذ می‌کند. سیاست هم علم است و هم هنر؛ علم است زیرا باید قوانین و قواعد و ساختار و تاریخ آن را فرا گرفت. هنر است زیرا برای سیاست مدار شدن قریحه و موهبت ویژه‌ای (مثل شم، زیرکی، پویایی، نهان بینی، خویشتن داری و سرعت انتقال) لازم است. بنابر یک دیدگاه سیاست عنصری بسیط و ساده نیست. بلکه از تار و پود جامعه و اقتصاد و فرهنگ و تاریخ و جغرافیا به هم بافته شده است. چکیده و عصاره هزاران عاملی است که شاید در واپسین ترکیب نمایان نباشد اما تا همه دست به دست هم ندهند معجونی به نام قدرت سیاسی پدید نمی‌آید (آقا بخشی و مینوافشاری راد، ۱۳۸۳: ۵۲۸).

بنابراین، سیاست علم یا هنری است که اول مرکب از عناصر و عوامل مختلف بوده ابزار اقتدار و قدرت سیاسی حکومت برای اداره جامعه است و دوم این که ابزاری است که حاکمان می‌توانند در جهت صلاح و سعادت جامعه تدبیر و اقدام نمایند یا فریبه کارانه آن را در جهت مقاصد خویش به کار گیرند، سوم این که اهداف و مصالح حاکمان می‌تواند شامل طیفی از مقاصد اخلاقی، سیاسی و اجتماعی باشد که در این صورت سیاست مقسم برای جریان تدابیر مختلف است. مقصود از حکومت نیز مجموعه بنیادهای سیاسی، قوانین و آداب و رسومی که از طریق آن‌ها حاکمیت به مدیریت، هدایت و کنترل امور عمومی یک واحد سیاسی می‌پردازد. از دیدگاه برخی صاحب نظران حکومت شامل حالت یا ساختار سیاسی مفهومی کل کشور است که بر اساس رضایت اعلام شده مردم یعنی بر اساس قانون اساسی کشور موجودیت دارد. حکومت جنبه‌ای مفهومی دارد و همیشگی است و در قبال آن دولت تشکیلاتی موقتی است شامل افرادی انتخاب شده که چهره فیزیکی حکومت را نمایان می‌کنند و از طرف حکومت اداره امور مردم را در دست می‌گیرند (همان: ۲۷۵، ۲۷۶).

تربیت سیاسی

تربیت سیاسی، فرایندی است که فرد طی آن جهت‌گیری سیاسی خود را کسب می‌کند و بر اساس آن ارزش‌های مطلوب سیاسی از یک نسل به نسل دیگر منتقل می‌شود؛ یعنی تربیت سیاسی شناخت،

درک و جذب ارزش‌های نظام سیاسی است. تربیت سیاسی، پرورش فضایل دانش و مهارت‌های مورد نیاز برای مشارکت آگاهانه اشخاص در بازسازی آگاهانه جامعه خود است (جان‌الیاس: ۱۸۰). طبق نظر نویسندگان نظام‌نامه تربیتی المصطفی نیز، با ملاحظه ابعاد رشد متریان در سه جهت بینشی، گرایشی و کنشی؛ تربیت سیاسی برای شکوفایی، هدایت و مدیریت میل فطری متریان به قدرت انجام می‌گیرد، به گونه‌ای که به حضور زنده و فعال شهروند مسلمان در عرصه‌های سیاسی، ملی و جهانی بیانجامد. پس می‌توان چنین گفت که این نوع تربیت به میل فطری متریان به قدرت نظر داشته برای شکوفایی، تصحیح، تعدیل و تصعید آن می‌کوشد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۶: ۵۶۸).

جمع‌بندی

با توجه به مجموعه تعاریف می‌توان تربیت سیاسی را چنین تعریف کرد که تربیت سیاسی به اقدامات آگاهانه مرییان (حاکمان) برای پرورش سیاسی متریان (جامعه) برای تنظیم رابطه شایسته مردم با حکومت در زمینه برقراری مشارکت فعال سیاسی و کمک به ارتقا و تعالی ارتباط متقابل مردم با نظام سیاسی است به نحوی که با ایفای وظایف سیاسی متقابل موانع رشد سیاسی جامعه برطرف شده و زمینه توسعه و پیشرفت وضع سیاسی جامعه و استحکام نظام سیاسی فراهم شود. تعریف تربیت سیاسی بر اساس تطبیق موضوع آن با تعریف اصطلاحی که درباره فرایند تربیت ارائه شد عبارت است از: «فرایند تدریجی یاری‌رسانی مربی به‌متریبی در بهبود ارتباط متریبی با حکومت و نظام سیاسی است و شامل شناساندن و آموزش مسئولیت‌ها، علاقمند ساختن و کمک به ایفای وظایف سیاسی و نیز فراهم ساختن زمینه بهره‌مندی از حقوق سیاسی در عرصه‌های ملی و جهانی است و هدف از آن پرورش روحیه مشارکت فعال سیاسی از طریق اصلاح درک، گرایش و جهت‌گیری‌های سیاسی متریبی، بهبود تعامل با نظام سیاسی در راستای ایفای وظایف و تکالیف متقابل است». پس در فرایند تربیت سیاسی متریان، پرورش آن‌ها از حیث کیفیت رابطه آن‌ها با حکومت و نظام سیاسی (به صورت مشخص ولایت‌مداری) در ابعاد مختلف مد نظر است که شامل درک مفهوم ولایت و حاکمیت خدا و اولیای الهی و نیز

ولایت فقیه، آشنایی با جایگاه خویش نسبت به حاکمیت سیاسی، پرورش روحیاتی نظیر عزت و اقتدار و آزادگی، نفی روحیه تسلیم و ذلت‌پذیری، مسئولیت‌پذیری و اهتمام و حساسیت نسبت به توجه به سرنوشت سیاسی جامعه و تعهد برای کمک به اقتدار سیاسی کشور است.

ادله وظیفه‌مندی حکومت اسلامی در تربیت سیاسی جامعه

در این بخش، ادله وظیفه‌مندی حکومت اسلامی در تربیت سیاسی جامعه بررسی می‌شود:

دلیل اول. حکم عقل

از دیدگاه عقل اقدام حکومت برای تربیت سیاسی جامعه حسن دارد، زیرا پرورش سیاسی جامعه موجب آگاهی و بصیرت سیاسی، ایجاد شور و نشاط و افزایش مشارکت سیاسی مردم و استحکام پایه‌های حکومت از طریق حضور و حمایت مردم از نظام سیاسی، توسعه نظم داخلی و امنیت و رفع اخلال و فساد در امور جامعه و مملکت است و نقش‌آفرینی حکومت (به‌عنوان یکی از عوامل تربیت) در رشد سیاسی مورد مدح عقل است. پس در صورتی که تربیت سیاسی جامعه از یک‌سو موجب حفظ و ارتقا مصالح عموم مردم و از سوی دیگر موجب از بین رفتن زمینه‌های اخلال و فساد امور مردم باشد، حسن عقلی دارد.

به عبارت دیگری تربیت و پرورش سیاسی جامعه به‌تأمین برخی مصالح سیاسی و اجتماعی مردم کمک می‌کند که عقل به‌حسن آن حکم می‌کند. فقدان رشد سیاسی مناسب جامعه، می‌تواند موجب انحراف و خلل در تمایلات، علایق و خواسته‌های سیاسی مردم شده، نظم و نظام جامعه را متاثر و در معرض انحطاط سیاسی قرار دهد؛ چون این اوضاع موجب ایجاد فاصله بین جامعه و حاکمیت شده، حکومت را به‌استبداد و اختناق سیاسی (برای حفظ و استمرار حاکمیت) و جامعه را به‌تبعیت کورکورانه یا انزوای اجتماعی سوق می‌دهد.

چنانچه کوتاهی در تربیت سیاسی جامعه، موجب اختلال در مناسبات لازم میان زمامداران و مردم و در نتیجه سبب بروز برخی مفاسد سیاسی و اجتماعی شود، عقل می‌تواند حتا به‌الزام آن حکم کند.

وقتی عقل مستقل به‌حسن الزامی امری حکم کند، با تمسک به‌قاعدۀ ملازمۀ «کَلِّ مَا حَكَمَ

به‌العقل حکم به‌الشرع» که علمای علم اصول آن را پذیرفته و مستند حجیت شرعی حکم عقل قرار داده‌اند، الزام شرعی نیز اثبات می‌شود.

هرچند با توجه به مواردی که در تقریب استدلال به حکم عقل بیان شد، به نظر می‌رسد جریان حکم الزامی عقل در این مسأله روشن است؛ اما چنانچه در حکم الزامی عقل به‌لزوم پرورش سیاسی جامعه اشکال شود که حسن آن برای عقل واضح نیست، حسن ترجیحی آن بدون شک قابل قبول است و عقل آن را می‌پذیرد.

دلیل دوم. قاعده وجوب حفظ نظام

قاعده وجوب حفظ نظام یا حرمت اخلال به‌نظام، از قواعد مهم فقهی است که در مسایل مختلف فقهی قابل استناد است و در استنباط احکام فقهی موضوعات و مسایل کارآیی دارد. حفظ نظام اجتماعی زندگی مردم از نظر عقل و شرع واجب است و اختلال در نظام اجتماعی زندگی مردم حرام است. حفظ نظام و پیش‌گیری از اختلال در آن مقدماتی دارد که بر اساس قاعده «مقدمه واجب، واجب است»، واجب است. رشد و تربیت سیاسی جامعه، ظرفیت مشارکت و مسئولیت‌پذیری سیاسی جامعه و هم‌کاری در اجرای دستورات و فرامین حکومت و تقویت حاکمیت می‌شود و بی‌توجهی به آن موجب فقدان یا ضعف مشارکت و مسئولیت‌پذیری سیاسی، عدم تمکین در برابر اوامر و نواهی حکومت و تضعیف اقتدار حکومت و پشتوانه ضعیف اجرای مقررات اجتماعی و در نهایت اختلال در نظام اجتماعی زندگی مردم می‌شود. پس تربیت سیاسی نسل‌های نو جامعه در کوتاه مدت یا بلندمدت لازمه حفظ نظام زندگی اجتماعی و لازم است و بی‌توجهی به آن سبب اختلال در نظام اجتماعی زندگی مردم و ممنوع است. انجام تدابیر تربیتی که بدون آن نظام زندگی اجتماعی مردم دچار اختلال و فساد می‌گردد، یعنی حاصل فقدان آن، تباهی نظام زندگی اجتماعی مردم است، ضرورت دارد، اما اقدامات تربیتی فراتر از آن که به بهبود و ارتقای کیفیت زندگی اجتماعی می‌انجامد، استحباب دارد.

دلیل سوم. قاعده اعانه بر برّ

قاعده عام اعانه بر برّ در مقابل قاعده مشهور اعانه بر اثم قابل طرح و بررسی است. انجام گناه

برای مکلفان حرام است. فراتر از آن طبق قاعده اعانه بر اثم زمینه‌سازی برای معصیت و گنه‌کاری دیگران نیز، مرجوح و حرام است. در مقابل افزون بر این که اطاعت از خدا و انجام افعال نیک راجح است و ثواب دارد، انجام اقداماتی که نتیجه آن تسهیل زمینه اطاعت و فرمانبرداری دیگران در امثال اوامر و ترک نواهی شرعی است، رجحان دارد.

مفاد «بر» در قاعده عامه اعانه بر بر شمول وسیعی بر همه خیرات دارد، یکی از مصادیق رساندن خیر به دیگران، تربیت شایسته متریان و نسل‌های نو جامعه توسط مربیان از جمله تربیت جامعه توسط حاکمان است. تربیت جامعه در ساحت‌های مختلف می‌تواند مد نظر قرار گیرد؛ تربیت اعتقادی، تربیت عبادی و تربیت اخلاقی و نیز تربیت سیاسی.

قاعده عامه اعانه بر بر، در ذات خویش قاعده‌ای اجتماعی است که تکلیف مربیان را در زمینه فراهم‌سازی مقدمات سوق دیگران به شایستگی بیان می‌کند. حاکمان جامعه که قدرت سیاسی در اختیار آن‌ها است به‌عنوان مربیان جامعه، درباره رشد سیاسی مردم وظیفه ویژه‌ای دارند. مطابق این قاعده می‌توان یکی از رسالت‌های اساسی حکومت اسلامی را رسالت معنوی آن شمرد. یعنی حکومت تنها متصدی تامین نیازهای مادی جامعه نیست، بلکه درباره رشد و کمال مردم نیز مسئول است. پس بر حکومت اسلامی به‌عنوان یکی از عوامل تربیت جامعه، لازم است نسبت به جهت‌دهی و سوق جامعه به سمت کمال اهتمام داشته باشد؛ البته به‌کارگیری ظرفیت حکومت در تربیت سیاسی، به‌طور طبیعی موجب فعالیت و نشاط سیاسی و اجتماعی و ایجاد دلبستگی مردم به حکومت، استحکام و تقویت بنیان‌های حکومت خواهد بود. یعنی حکومت از ثمرات آن بهره‌مند خواهد شد. تربیت جامعه از مصادیق بر است و به‌تبع تربیت سیاسی جامعه نیز امری راجح است و استحباب دارد.

دلیل چهارم. قاعده حفظ علو اسلام و عزت مسلمانان

قاعده حفظ علو و عزت اسلام و مؤمنان مبتنی بر برخی ادله قرآنی و روایت مشهور نبوی: «الْإِسْلَامُ يُعْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ» (شیخ صدوق، ج ۴، ۱۴۲۵: ۳۳۴). نیز مقتضای حکم عقل و سیره و نیز قاعده نفی سبیل است که از قواعد فقهیه مهم اسلامی و مستند به آیه شریفه «وَلَنْ

يَجْعَلُ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء، ۱۴۱). است و مفاد آن نفی سلطنت و علو و برتری کفار بر مسلمانان است (بجنوردی، ج ۱، ۱۴۰۱: ۳۴۹). یکی از ضرورت‌های دینی که در قرآن و سنت نبوی مورد تأکید قرار گرفته، شرافت اسلام و عزت مسلمانان است. این امر از برخی آیات از جمله دو آیه ذیل برداشت می‌شود: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»، و قوله: «وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَحِقَّ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ» (سیفی مازندرانی، ج ۱، ۱۴۲۵: ۲۴۷). بر اساس مفاد ادله مذکور، ضرورت دینی مستفاد از قرآن و روایات، عزت اسلام و مسلمانان در قبال کفار از عزت و نفی ذلت از آن‌ها است. بیان اخباری این آیه در نگاه نخست، عزت تکوینی خداوند و رسول خدا (ص) و نیز مؤمنین را بیان نموده است. ولی این بیان اخباری در مقام انشا مفید الزام است؛ پس مؤمنان به لحاظ تشریحی و تکلیفی، حق ندارند خود را ذلیل و خوار سازند. با توجه به مفاد ادله محل بحث، حفظ علو اسلام و عزت مسلمانان، حکمی الزامی، نفسی، کفایی، توصیلی و تعیینی است. جریان علو اسلام و عزت اسلامی در مصادیق مختلف از جمله جامعه‌ای که از تربیت سیاسی لازم برخوردار است. حفظ علو اسلام و عزت مسلمانان به مقدماتی نیاز دارد که جهات فردی و به خصوص اجتماعی دارد. توانمندی جامعه برای هم‌کاری و هماهنگی با سیاست‌های رهبران، مبارزه با عوامل مخل عزت و علو در داخل و مقابله با توطئه دشمن خارجی، مترتب بر پرورش سیاسی به این منظور است. حاکمان به‌عنوان یکی از عوامل مؤثر در تربیت جامعه که در درجه اول مسئول حفظ عزت اسلام و مسلمانان هستند، باید در جامعه آمادگی‌های لازم را پیروانند تا در موقع لزوم از حمایت جامعه آگاه و علاقه‌مند به حاکمیت و متعهد به آن برخوردار شوند. اگر حاکمیت بتواند با پرورش احساسات سیاسی و اجتماعی مردم، در آن‌ها احساس شکوه و عزت ایجاد نماید، انگیزه تحرک و امید بیشتر به پیشرفت شکل می‌گیرد و گستردگی این میل در اجتماع، موجب تعهد به آرمان‌های سیاسی و اجتماعی و دفاع از کیان حاکمیت است. تربیت سیاسی مردم در جامعه اسلامی، می‌تواند منجر به حضور فعال و مشارکت سیاسی مردم و حضور گسترده در عرصه‌های مورد نیاز حاکمیت شده، اتحاد و همبستگی با حاکمیت با مردم و حمایت مردم از حکومت را علنی کند که حاصل آن علو حاکمیت اسلامی و عزت و عظمت مسلمانان است.

دلیل پنجم. قاعده لزوم اهتمام به امور مسلمانان

یکی از عناوین عام اجتماعی که روایاتی پیرامون آن در ابواب احکام عشره آمده و تکالیفی را بر عهده اشخاص می‌گذارد، اهتمام امور مسلمانان است (حر عاملی، ج ۲۸، ۱۴۰۹: ۳۸۵). در این روایات بر اهتمام اشخاص به امور مسلمانان دیگر تأکید شده است. اهتمام به امور مسلمانان در اصل یک تکلیف اجتماعی است که می‌تواند تعیین‌کننده احکام مربوط به روابط تک‌تک افراد در جامعه اسلامی باشد. طبق مفاد این قاعده هر مسلمان افزون بر مسئولیت فردی، نسبت به سرنوشت دیگران نیز، مسئول است. طبق برخی روایات فرد فرد مسلمان به عنوان اعضای یک پیکر واحدند که بلا و مصیبتی که بر هر یک از آنها واقع می‌شود، دیگران را به تحرك برای رفع آن وامی‌دارد: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: «الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اشْتَكَى شَيْئاً مِنْهُ - وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ» (شيخ كليني، ج ۲، ۱۴۰۷: ۱۶۶). امام (ع) طبق این روایت صحیح‌السند چنین می‌فرماید که مؤمن برادر مؤمن است، مثل جسد واحد که وقتی عضوی از آن آسیبی ببیند، بقیه اعضا با آن هم‌دردی می‌کنند. در همین ارتباط، روایت شریف از پیامبر خدا (ص) نقل شده که «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى بَعْضُهُ تَدَاعَى سَائِرُهُ بِالسَّهْرِ وَ الْحَمَى» (علامه مجلسی، ج ۵۸، ۱۴۱۰: ۱۵۰). مثل مؤمنان در دوستی و مهربانی و محبت نسبت به هم‌دیگر مثل بدن است که اگر یک عضو آن آسیبی ببیند اعضای دیگر با بیداری و تب با او همدلی و هم‌دردی می‌کنند. پس عموم افراد جامعه اسلامی در قبال هم‌دیگر وظایفی بر عهده دارند؛ نسبت به مواضعی که جامعه در خطر قرار دارد برای از میان برداشتن مخاطرات اقدام کنند و برای اصلاح امور بکوشند. در این خصوص در برخی روایات به‌ویژه بر مسئولیت سرپرست و حاکم درباره مردم تأکید شده است (بحرانی آل‌عصفور، ج ۱۱، بی‌تا: ۲۳۸). از آن‌جا که حاکم موقعیت ویژه‌ای در جامعه نسبت به افراد دارد، وظیفه خاصی نیز در اهتمام و رسیدگی به امور مردم دارد. به‌سخن دیگر، طبق مفاد آموزه‌های دینی، افراد عادی جامعه اسلامی حق ندارند نسبت به درد و رنج دیگران بی‌تفاوت باشند، این اقتضای مسئولیت‌مداری و دغدغه‌مندی

اجتماعی اسلامی است. اما حاکمان جامعه با ملاحظه موقعیت رهبری جامعه و همچنین با ملاحظه ابزارهای مختلفی که در اختیار دارند، درباره مخاطراتی که جامعه اسلامی را تهدید می‌کند، وظایف مهمی بر عهده دارند.

یکی از اموری که لازم است دغدغه حاکمان باشند و نسبت به آن اهتمام خاص داشته باشند، جهالت و ناآگاهی سیاسی مردم است که با فقدان آن افراد مشارکت سیاسی فعال در امور جامعه نداشته و امور جامعه دچار خلل می‌شود. برای این منظور تعلیم و تربیت جامعه برای اصلاح ارتباط بین جامعه و حاکم لازم است؛ از این رو، تعلیم و تربیت سیاسی مردم توسط حاکمان به‌عنوان مقدمه یا مصداق مسئولیت‌پذیری سیاسی مردم در جامعه ضرورت دارد. البته اطلاق اهتمام به امور دیگران، شامل امور فراتر از تعلیم و تربیت است. بنابراین، اطلاق تکلیف مستفاد از قاعده هم اعم از تعلیم و تربیت است که یکی از حوزه‌های آن تعلیم و تربیت است و هم شامل عوامل تربیت شامل حاکم، خانواده و سایر عوامل تربیت است؛ پس هرگاه تربیت سیاسی مقدمه و زمینه‌ساز اهتمام به امور مسلمانان باشد، بر حاکمان لازم است به‌نحو الزام‌کفایی برای این امر اقدام کنند. البته با ملاحظه قدرت سیاسی حاکمان و تعلیم و تربیت سیاسی جامعه در بهبود وضع سیاسی و اجتماعی جامعه که برای حکومت مهم و سودمند است، تکلیف حکومت در این زمینه از اولویت بیشتری نسبت به سایر عوامل تربیت برخوردار است.

دلیل ششم: قاعده ارشاد جاهل

قاعده ارشاد جاهل از قواعد عامه تربیتی است. اقتضای قاعده ارشاد جاهل در تربیت سیاسی جامعه عبارت است از:

۱. قاعده عامه لزوم ارشاد جاهل وظایف عموم مکلفان عالم درباره رفع جهل دیگران را بیان می‌کند. متولی امور مردمان جاهل، ذیل شمول این تکلیف قرار می‌گیرند. طبق اقتضای قاعده ارشاد، آموزش فرزندان ناآگاه نسبت به احکام و مسایل مبتلابه یا قریب به ابتلا که جامعه نسبت به‌اصل و کیفیت آن جاهل‌اند و انداز می‌تواند زمینه بازداشتن آن‌ها از ترک تکلیف واجب یا ارتکاب حرام باشد، لازم است؛

۲. جهالت جامعه نسبت به احکام مربوط به مسئولیت‌های الزامی اجتماعی‌شان می‌تواند یکی از مصادیق لزوم ارشاد جامعه باشد. از این رو، آگاه ساختن جامعه درباره حدود و حقوق الزامی اجتماعی مربوط به دیگران در تعاملات اجتماعی، حداقل به عنوان بخشی از فرایند تربیت سیاسی لازم است؛

۳. علت اهمیت و لزوم ارائه آموزش‌های اجتماعی لازم به جامعه این است که از یک سو، عدم آگاهی از مسئولیت‌های اجتماعی، موجب عدم انگیزه کافی برای ایفای تکالیف در این زمینه است و از سوی دیگر، ریشه بسیاری از آسیب‌ها و انحرافات اجتماعی نسل‌های نو، جهالت و ناآگاهی نسبت به مسئولیت‌های اجتماعی است؛

۴. حکم مستفاد از قاعده لزوم ارشاد جاهل، عینی نیست بلکه از قسم و جوب کفایی است و محدوده آن تمام شئون تربیت نیست؛ بلکه بیشتر ناظر به آموزش‌های اجتماعی است؛ بنابراین، اخص از تربیت است؛

بنابراین، مجموع ادله که درباره قاعده ارشاد جاهل وجود دارد «لزوم آموزش احکام الزامی مبتلا به» به افراد ناآگاه را به عنوان یک قاعده فقهی در حوزه تربیت اعم از تربیت فردی یا اجتماعی افاده می‌کند و شمول ادله بیانگر تکلیف همه عوامل تربیت از جمله حاکمان درباره تعلیم جامعه ناآگاه است.

دلیل هفتم. قاعده امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر در اسلام فریضه‌ای الهی و تکلیف اجتماعی است که اقامه سایر فرایض اعم از فردی و اجتماعی وابسته به آن شمرده شده است. قاعده «امر به معروف و نهی از منکر» تنها جنبه تربیتی دارد نه تعلیمی. امر به معروف و نهی از منکر در تربیت برخلاف قواعدی نظیر وقایه و ارشاد جاهل که جنبه پیشگیرانه دارد، روش بازدارنده تربیتی است. بر این اساس، دست کم به عنوان روش تربیتی که ضمن امر و نهی محقق می‌شود، امری تربیتی است. ممکن است چنین اشکال شود که امر به معروف، غیر از زمینه‌سازی برای تحقق معروف است؛ و لذا دلیل اخص از مدعا است که شمول دلیل بر تربیت است. در پاسخ به این اشکال می‌توان چنین گفت

که امر به معروف و نهی از منکر، به همین میزان امری تربیتی است و امر کردن با الغای خصوصیت و تنقیح مناط شامل هدایت و تربیت می‌شود، مضافاً بر آن که امر می‌تواند به معنای واداشتن باشد که فراتر از امر صرف است؛ بنابر این که غرض کمال و اصلاح دیگران و قرارگرفتن آن‌ها در مسیر صحیح است که از طریق امر و نهی و تربیت صورت می‌گیرد؛ بنابراین، امر به معروف و نهی از منکر در صورت وجود شرایط به‌عنوان یک قاعده الزامی در حوزه تربیت سیاسی، جاری می‌شود؛ یعنی وقتی ضوابط اجتماعی اسلام در تعاملات اجتماعی افراد رعایت نشود، مطابق این قاعده امر به معروف و ناهی از منکر برای ترغیب به آن‌جا م تکلیف و منع از گناه، باید اقدام کند. اطلاق ادله واداشتن دیگران به معروف و بازداشتن از زشتی‌ها و منکرات، شامل وظایف تربیتی عوامل تربیت نیز می‌شود. یکی از مصادیق واداشتن دیگران به معروف، تربیت سیاسی جامعه توسط حاکمان است که متصدی تعلیم و تربیت جامعه در عرصه‌های مختلف هستند. البته تکلیف مستفاد از این دلیل روشی تربیتی مربوط به مواردی است که معروفی ترک شده یا منکری انجام می‌شود و با توجه به وجود کفای امر به معروف و نهی از منکر، تکلیف حکومت نیز، از سنخ واجب کفایی است.

دلیل هشتم. سیره عقلا

علمای اصول معتقدند بنای عقلا به خودی خود دلیل شرعی محسوب نشده و حجیت ندارد؛ مگر این که به صورت یقینی موافقت و امضای شارع با مفاد آن کشف شود؛ بنابراین، در فرض عدم استکشاف یقین به موافقت شارع با آن حجیت ندارد و نمی‌تواند مستند اثبات حکم شرعی قرار بگیرد (رضا مظفر، ج ۲، ۱۳۷۵: ۱۷۱). در این صورت، وقتی سیره عقلا در امری ثابت شود، افزون بر آن مانعی از اتصال آن به عصر معصوم نباشد و ردعی درباره آن وارد نشده باشد، می‌توان به آن تمسک کرد. به نظر می‌رسد سیره عقلا درباره توجه زمامداران جامعه درباره پرورش سیاسی مردم جهت ایجاد زمینه ایفای وظایف سیاسیشان در قبال حکومت و مجریان امور جامعه، تا زمان معصومین (ع) استمرار دارد و ردع و منعی درباره آن وارد نشده؛ ولذا می‌تواند بر وظیفه‌مندی حاکمان در تربیت سیاسی جامعه دلالت داشته باشد. حکم مستفاد از سیره عقلا ابتدائاً بیش

از اباحه نیست؛ مگر این که قرآنی وجود داشته باشد که حکم را به رجحان اعم از استحباب و الزام برساند. به نظر می‌رسد در بحث حاضر وجود چنین ارتکازات عقلایی و قرآنی از جمله -تقییح مؤکد عقلا بر اهمال زمامداران درباره تقویت بینش و گرایش سیاسی مردم که نظام سیاسی و امنیت مردم را دچار تزلزل و فساد می‌کند- متصور است؛ پس سیره عقلا می‌تواند بر رجحان و الزام دلالت داشته باشد.

دلیل نهم. سیره رسول خدا (ص)

اعتبار سیره و سنت رسیده از پیامبر گرامی اسلام (ص) امری است که همه مسلمانان، بر آن، اتفاق نظر دارند و حجیت آن، بواسطه آیات قرآن و برخی مضامین روایی است که، مسلمانان را، تمسک به شیوه رفتار ایشان، دعوت می‌کند. پیامبر خدا (ص) در شرایط دشواری در مدینه حکومت اسلامی تشکیل داد و رهبری و زعامت سیاسی امت را بر عهده گرفته و به هدایت و تربیت مردم پرداخت. ویژگی‌های شخصیتی برجسته‌ای در پیامبر خدا (ص) وجود داشت و با برخورداری از درک سیاسی لازم به تعلیم و تربیت مردم متناسب با نیازهای حکومت اسلامی پرداخت. حکومت و حاکمان که زمام امور و اداره جامعه اسلامی را دارند، در ابعاد مختلف حیات مردم نقش تاثیرگذار و مهمی ایفا می‌نمایند. ملاحظه سیره عملی پیامبر خدا (ص) در حکومت الگویی مناسب برای زعمای جامعه اسلامی است تا در مراحل مختلف تشکیل، اداره و استمرار حکومت از آن بهره‌گیرند. سیره پیامبر (ص) به صورت مطلق و بدون تقیید به حوزه خاص تجلی عملی آموزه‌های جامع و کامل قرآن در ابعاد مختلف است. پس تمسک به آن در امر حکومت‌داری نیز می‌تواند به عنوان ضرورتی انکارناپذیر در تحقق حاکمیت اسلامی مد نظر قرار بگیرد؛ چرا که سرمشق گرفتن از سنت و چگونگی افعال پیامبر (ص) در حکومت بر مردم زمینه تاسی حاکمان به ایشان را فراهم نموده، الگوی کلی و اساسی عمل به وظایف را در مواجهه با مسایل مختلف جامعه اسلامی برای ایشان به نمایش می‌گذارد.

از منظر فقهی سیره و مشی عملی انبیای گرامی و امامان معصوم (ع) یکی از منابع استنباط احکام فقهی و وظایف شرعی مکلفان است که حجیت آن در علم اصول به اثبات رسیده است.

اثبات وجود سیره تربیتی در مسایل مختلف، مبتنی بر ارائه شواهدی است که اطمینان‌آور باشد. در این صورت با مراجعه به محتوای سیره و سنت که درباره شئون و وظایف مختلف رهبری قابل استفاده است، فقیه می‌تواند طبق آن حکم فقهی را بیان کرده و تکلیف شرعی مکلفان را روشن کند.

اهتمام انبیا و امامان (ع) برای برقراری و اجرای عدالت اجتماعی میان مردم، مشورت با مردم و جوانان به خصوص در مسایل مهم و حیاتی جامعه، فرصت به مردم برای بیان نظرات و دیدگاه‌هایشان درباره روند امور، انتقادپذیری و پاسخ مستدل به ابهامات موجب افزایش بینش و بصیرت سیاسی مردم، جذب قلوب آن‌ها و افزایش مشارکت اجتماعی و سیاسی در اداره امور جامعه بوده است. جایگاه رهبری و زعامت جامعه، ابزارهایی در اختیار حاکمان قرار می‌دهد. اقتدار بیشتر حکومت در گرو ارتباط بیشتر و نزدیک‌تر با مردم است. اشتراک اهداف و روی‌کردهای تحقق اهداف بین مردم و زمامدار جامعه حائز اهمیت است. نیازهای متنوع مردم ابعاد مختلف مادی اقتصادی، معنوی، روحی و روانی و اجتماعی دارد. در همین راستا پیامبر خدا- برای تامین نیازهای مادی مردم، به خصوص نیازمندان، مسلمانان را تشویق نموده و به صورت ویژه آن‌ها تامین نیازهای مادی مردم و رفع فقر را به شیوه‌های مختلف با تشویق به کار و کمک به مردم در اولویت قرار دادند. برای رفع نیازهای معنوی در نخستین اقدام خویش مسجد را تاسیس نمودند، که در آن افزون بر توجه به مسایل معنوی به عموم امور مردم رسیدگی می‌شد. برای تامین نیازهای روحی و روانی از ایجاد دوستی و صمیمیت بین مسلمانان عهد و پیمان اخوت و برادری بستند و همچنین افزون بر تشویق به مشورت و مشارکت در امور اجتماعی، به شکایات و تظلم مردم رسیدگی می‌نمودند.

احکام مستفاد از سیره به عنوان اولی بیش از اباحه نیست. یعنی افعالی که انجام گرفته، فعل آن مباح است و افعالی که ترک شده نیز می‌توان ترک کرد. البته سیره با برخی قرائن می‌تواند بر بیش از اباحه یعنی رجحان اعم از استحباب و وجوب دلالت کند. به نظر می‌رسد در این موضوع چنین قرائنی وجود دارد. رفتار پیامبر خدا (ص) با مردم که توأم با صلابت و رأفت بود، در کنار آموزش حقایق معارف دینی، پیوند نزدیک مردم با رهبر جامعه را ایجاد نمود و روحیه تولی و تبری را در مردم پرورش داد، به گونه‌ای که در کنار پیامبر خدا (ص) از مال و جان خویش

مایه گذاشته با ایشان همراهی نمودند و با دشمنان ایشان هر چند از نزدیک‌ترین خویشان ایشان قطع ارتباط نمودند. خدای متعال در قرآن کریم، سیره پیامبر (ص) درباره مهربانی و پرهیز از رفتارهای خشن هنگام برخورد و تماس با مردم را مورد مدح قرار داده و آن را تأیید می‌کند. افزون بر این، در فقره پایانی آیه شریفه درباره مشورت با مردم صیغه امر را استعمال نموده که ظهور آن در وجوب این تکلیف برای پیامبر (ص) است. این تکلیف شامل تمام عوامل تربیت جامعه به خصوص حاکمان جامعه است.

دلیل دهم. توصیه‌های امام علی (ع) به مالک اشتر

این نامه منشور جامع سیاسی حکمرانی شایسته از دیدگاه اسلامی است که جهت‌گیری‌ها و راهبردهای کلان حکومت اسلامی از آن قابل استخراج است. یعنی آنچه را حاکم باید بداند و بدان عمل کند بیان کرده است. در این جا برخی از فقرات عهدنامه امام علی (ع) خطاب به مالک اشتر پیرامون وظایف حکومت اسلامی در پرورش سیاسی جامعه بیان می‌شود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ اللَّهُ عَلِيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْتَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وُلِّاهُ مِصْرَ جَبْوَةَ خَرَاجِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا»
(شریف الرضی: ۴۳۰).

بررسی سندی

عهدنامه مالک اشتر به دو سند از نجاشی و شیخ طوسی نقل شده است. بنابراین، عهدنامه از نظر سند، معتبر است (نجاشی، ۱۳۶۵: ۸؛ اردبیلی، ج ۲، ۱۴۰۳: ۴۵؛ برقی، ۱۳۴۲: ۶۰؛ طوسی، ۱۴۲۰: ۱۰۷؛ خویی، ج ۸، ۱۴۰۳: ۶۹؛ اردبیلی، ج ۲، ۱۴۰۳: ۴۲۸). افزون بر آن اعتبار سند از راه‌های دیگری نیز از جمله اتقان محتوا، پشتوانه حکم عقل و تأیید عقلا و شهرت روایی آن، بواسطه نقل در منابع متقدم ممکن است که بر اعتبار آن می‌افزاید.

بررسی دلالی

در فقرات نخست روایت امام علی (ع) می‌فرماید که این فرمان علی بن ابی طالب به مالک

اشتر در هنگامی است که او را به ولایت و سرپرستی مصر می‌گمارد برای جمع‌آوری مالیات آن، جهاد با دشمن آن، استصلاح اهل آن و آباد نمودن آن سرزمین. در صدر این روایت در فقره «هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ» ماده امر به کار رفته است. ماده امر ظهور در وجوب دارد. بنابراین، حکم مستفاد از روایت تکلیف واجب و الزامی نسبت به موارد مختلفی است که در ادامه امام (ع) به آنها اشاره کرده است.

یکی از اشکالاتی که در خصوص استفاده حکم الزامی از روایت درباره مصادیق مختلف ممکن است مطرح شود، تعارض بین ظهور امر و الزام با تکالیفی است که درجات مختلفی دارد. از جمله درباره اصلاح و تربیت همین نکته مطرح است که تربیت افراد صالح درجات متنوع دارد؛ گاهی صلاح در حد برخی واجبات اعتقادی و عبادی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی است و گاهی شامل مستحبات نیز هست. چون عمل صالح اعم از واجب و مستحب است و صلاح نیز اعم از مصادیق مستحب و واجب است. در این صورت بین التزام به دایره گسترده تکلیف در مستحبات و تکلیف الزامی مستفاد از روایت به مکلف، تعارض می‌شود. برای حل تعارض در مسأله یا باید متعلق حکم، مقید به محدوده خاصی شود، در این صورت اصلاح و تربیت، درباره برخی امور الزامی جاری می‌شود یا از ظهور «امر» در وجوب صرف نظر می‌شود، که در این صورت متعلق تکلیف اطلاق دارد ولی اصلاح، الزامی نیست.

به نظر می‌رسد برخی قرائن در این دلیل وجود دارد که موجب ترجیح احتمال نخست یعنی استفاده حکم الزامی از آن و تضییق دایره متعلق است. یکی از قرائن این است که ظهور اقواتر ماده امر در وجوب است. قرینه دیگر، قرائن مربوط به مقام عهد و پیمان است که مفید تکلیف الزامی است. با توجه به قرینه‌هایی که بیان شد، می‌توان احتمال اول را ترجیح داد که طبق آن تکلیف مستفاد از دلیل تکلیف الزامی است ولی در متعلق آن تصرف شده و مقید به اصلاح و تربیت در دایره واجبات می‌شود. بر این اساس حاکمان، برای اصلاح و تربیت اهل، در محدوده واجبات تکلیفی الزامی دارند؛ اما در حوزه فراتر از آن، الزامی بر آنها نیست.

اکنون این پرسش مطرح است که امر امام علی (ع) به استصلاح اهل که در این روایت وارد

شده از او امر ولایی است یا الهی. آیا حکم امام ع، حکمی الهی است که مربوط به شرایط خاص و دوران حاکمیت او نبوده یا از اختیارات ولایتی که داشته، حاکمی انتخاب نموده و وظایفی برای او تعیین نموده است؛ از یک جهت ممکن است بگوییم این حکم، حکم ولایی حکومتی تابع جعل حاکم برای زمان حکومت خود اوست.

برای هر کدام از احتمالات شواهدی می‌توان یافت؛ شاهد بر این که مفاد عهدنامه حکمی الهی است این است که اصل در خطابات و بیانات پیامبر و امام این است که قانون کلی شریعت باشد؛ این اصل کلی حتا درباره عموم روایاتی که در قالب پرسش و جواب اشخاص درباره مسایل خودشان وارد شده جاری است. پرسش شخص درباره تکلیف خودش بوده است؛ اما کلام امام (ع) حکم کلی و قضیه حقیقیه است که محدود به زمان و مکان نیست.

در مقابل وقتی امام علی (ع) برای اداره امور حکومت خویش، شخصی را انتخاب نموده و به او دستوراتی می‌دهد، ممکن است قرینه‌ای شمرده شود بر این که در این جا امام (ع) از باب اجرای اختیارات خاص خودش در باب انجام امور مملکتی، شخص خاصی را انتخاب نموده و برای حسن انجام امور کشور، به او توصیه‌هایی نموده است. در این صورت می‌توان مفاد دستور امام (ع) را حکمی حکومتی شمرد.

به نظر می‌رسد حکم مستفاد از این فقره فرمایش امام (ع) حکم تشریحی الهی است نه حکم حکومتی امام (ع) در خصوص استناداری مالک اشتر. حکم حکومتی به شرایط خاص مربوط می‌شود و مربوط به همان موقعیت است، اما در این دستور امام (ع) جهت خاصی که حکم امام (ع) را مربوط به موقعیت خاص نماید، ملاحظه نمی‌شود، بنابراین، امام (ع) تکلیف الهی حاکم اسلامی را در فرمان خویش به صورت قضیه حقیقیه بیان نموده و وظیفه تمام حکومت‌ها و حاکمان است که امر کشورداری مردم را بر عهده می‌گیرند و اختصاصی به حکومت خاصی ندارد. وقتی حاکمی برای منطقه‌ای انتخاب شده و وظایفی نیز برای او تعیین می‌شود، آنچه بر عهده او قرار گرفته تکلیف عینی او است؛ هر چند عوامل و عناصر مختلف از جمله خانواده و عالمان در تربیت تاثیرگذارند و وظایف تربیتی بر عهده دارند.

اقتضای اصالت‌الاطلاق درباره فرمان امام (ع) به مالک اشتر، تکلیف عینی او در اصلاح و تربیت است. این که تکلیف از حاکم ساقط شود به دلیل نیاز دارد. پس وجوب اصلاح و تربیت در فرمان امام علی (ع) به مالک اشتر وجوب عینی است؛ چون مخاطب تکلیف مشخص است و تکلیف بر عهده او قرار داده شده است و چنین نیست که بر عهده عموم افراد باشد تا هر کسی انجام دهد و با انجام او از عهده دیگران ساقط شود؛ البته اگر سایر مریبان و متصدیان تربیت در جامعه از قبیل والدین، یا عالمان جامعه را در این عرصه نیز تربیت کنند به نحوی نیازی به دخالت و حضور حاکم در تربیت نباشد، تکلیف از حکومت ساقط است. در فرمان امام علی (ع) به مالک اشتر که می‌فرماید: «جباية خراجها و جهاد عدوها و استصلاح أهلها»؛ در قبال موارد مذکور، قیدی وارد نشده که واجب را تخییری سازد، بنابراین، واجب تعیینی است. حاکم باید برای اصلاح اهل اقدام کند؛ اصلاح اهل به آن جام اقدامات مختلف از جمله در زمینه افزایش آگاهی و درک مردم، احساسات و عواطف مردم و نیز افعال و رفتارهای مردم صورت می‌گیرد که در حوزه وسیعی تدابیر مختلف معنوی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی را شامل است و به خصوص وقتی درباره اصلاح رابطه مردم با حکومت باشد، شامل تربیت و پرورش سیاسی مردم می‌شود. هر چند به نظر می‌رسد صلاح در قبال فساد با توجه به این که در حوزه افعال است و با جنبه اجتماعی حیات مردم نیز ارتباط دارد، نوعی اشعار به رشد اجتماعی و سیاسی دارد.

نتیجه‌گیری

در بررسی وظیفه حکومت اسلامی در تربیت سیاسی جامعه به ادله‌های مختلف تمسک شد که در ادامه به اختصار اشاره می‌شود.

۱. مطابق قاعده وجوب حفظ نظام زندگی اجتماعی مردم، انجام اقدامات لازم برای حفظ نظام، به عنوان مقدمه آن، بر مکلفان واجب است. تربیت سیاسی نسل‌های نو، مقدمه لازم حفظ نظام زندگی اجتماعی و واجب است. ۲. حفظ نظام واجب مولوی (به اقتضای قاعده ملازمه)، کفایی، توصلی و تعیینی است.

۲. مفاد قاعده اعانه بر برّ، استحباب یاری‌رسانی به‌دیگران برای نیکی است. تربیت جامعه از مصادیق بر است و بالتبع تربیت سیاسی جامعه نیز امری راجح است و استحباب دارد.
۳. بنا به اقتضای شرف و عزت تکوینی و تشریحی اسلام و مسلمانان، هر مسلمانی ملزم به حفظ عزت و اعتلاء اسلام و مسلمانان است و تنظیم برنامه عملی‌اش به‌گونه‌ای که عزت اسلام شود لازم است. لزوم اعتلاء مسلمانان در تمام عرصه‌ها مستلزم و وجوب آن در تمام مصادیق و مقدمات است، یکی از مصادیق آن لزوم تربیت سیاسی جامعه، برای این منظور است. وجوب تربیت سیاسی نسل‌های نو، جهت حفظ عزت اسلامی از قسم واجبات کفایی است که با انجام دیگران ساقط می‌شود؛ افزون بر این از قسم واجبات تعیینی است به‌خاطر این‌که برای آن بدلی تعیین نشده، البته می‌تواند برای انجام وظیفه نائب بگیرد.
۴. هنگامی که تربیت سیاسی مقدمه و زمینه‌ساز اهتمام به‌امور مسلمانان باشد، بر حاکمان لازم است به‌نحو الزام کفایی برای این امر اقدام کنند.
۵. مطابق قاعده وجوب ارشاد جاهل، تعلیم احکام و مسایل الزامی مورد ابتلا به‌جامعه ناآگاه لازم است. حکم استفاد از قاعده لزوم ارشاد جاهل، از قسم وجوب کفایی است و محدوده آن عمدتاً آموزش اجتماعی و موعظه و اخص از تربیت است.
۶. امر به‌معروف و نهی از منکر فریضه الهی واجب بر عهده همه مکلفان است. قاعده امر به‌معروف و نهی از منکر به‌عنوان یک قاعده الزامی در حوزه تربیت سیاسی، مفید و وجوب کفایی تربیت سیاسی جامعه بر عوامل تربیت از جمله حاکمان است.
۷. به‌نظر می‌رسد جریان حکم الزامی عقل در این مسأله روشن است؛ اما چنانچه در حکم الزامی عقل به‌لزوم پرورش سیاسی جامعه اشکال شود که حسن آن برای عقل واضح نیست، حسن ترجیحی آن بدون شک قابل قبول است و عقل آن را می‌پذیرد.
۸. حکم استفاد از سیره عقلا ابتدائاً بیش از اباحه نیست؛ ولی در بحث حاضر وجود چنین ارتکازات عقلایی و قرائنی از جمله تقبیح مؤکد عقلا بر اهمال زمامداران درباره ارتباط با مردم و تقویت بینش و گرایش سیاسی آن‌ها که نظام سیاسی و حیات امن مردم را دچار تزلزل و فساد می‌کند- متصور است؛ پس سیره عقلا می‌تواند بر رجحان و الزام دلالت داشته باشد.

۹. در سیره سیاسی رسول خدا (ص) به عنوان زمامدار و رهبر امت اسلامی، تربیت و زمینه‌سازی برای مشارکت مردم در امور سیاسی و اجتماعی و برخورداری از حقوقشان مشهود است. سیره به‌عنوان اولی مفید اباحه است که با برخی قرائن می‌تواند بر بیش از اباحه یعنی رجحان دلالت کند. خدای متعال در قرآن کریم، سیره پیامبر (ص) درباره مهربانی و پرهیز از رفتارهای خشن هنگام برخورد و تماس با مردم را مورد مدح قرار داده و آن را تأیید نموده و پیامبر خدا (ص) را مکلف به این رفتار می‌شمارد که ظهور آن فراتر از استحباب و بلکه در وجوب است. این تکلیف شامل حاکمان و زمامداران جامعه اسلامی می‌شود.

۱۰. توصیه امیر مؤمنان علی (ع) به مالک در عهدنامه درباره اقدام به «استصلاح اهل» با برخی قرائن از جمله ظهور ماده امر و نیز مقام اخذ عهد و پیمان مفید تکلیف الزامی به نحو عینی تعیینی است. البته دایره تکلیف الزامی اقدام به اصلاح و تربیت در دایره واجبات است. بر این اساس حاکمان، برای اصلاح و تربیت اهل، در محدوده واجبات تکلیفی الزامی دارند؛ اما در حوزه فراتر از آن، الزامی بر آنها نیست.

۱۱. بر اساس مفاد قواعد عامه فقهی و تربیتی، در مجموع اقدام برای تربیت سیاسی جامعه توسط حکومت اسلامی امری راجح است؛ که فراتر از استحباب برخی ادله وجوب کفایی آن را افاده می‌کند؛ افزون بر آن مطابق برخی ادله خاصه تکلیف حکومت می‌تواند در حد واجب عینی تعیینی باشد.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

* نهج البلاغه.

۱. ابن منظور، ابوالفضل، جمال‌الدین، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، سوم، ۱۴۱۴ق.

۲. ابو الحسین، احمد بن فارس بن زکریا، *معجم مقاییس اللغة*، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۰۴ق.

۳. اردبیلی، محمد بن علی، *جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الأسناد*، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۴. آشوری، داریوش، *دانشنامه سیاسی*، تهران: انتشارات مروارید، چاپ اول، ۱۳۶۶.
۵. اعرافی، علی رضا، فقه تربیتی؛ مبانی و پیش فرضها، پژوهش و نگارش سیدنقی موسوی، قم، مؤسسه اشراق و عرفان، اول، ۱۳۹۱.
۶. آقا پیروز، علی و دیگران، زیر نظر سید مهدی الوانی، *مدیریت در اسلام*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، سوم، ۱۳۸۴.
۷. بجنوردی، سید محمد بن حسن موسوی، *قواعد فقهیه*، تهران، مؤسسه عروج، سوم، ۱۴۰۱ق.
۸. بحرانی، آل عصفور، حسین بن محمد، *الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع*، مجمع البحوث العلمية، قم، اول، بی تا.
۹. برقی، احمد بن محمد، *رجال البرقی*، مصحح میاموی، محمد کاظم تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ هـ ش.
۱۰. جزری، ابن اثیر، مبارک بن محمد، *النهاية فی غریب الحدیث و الأثر*، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، اول، بی تا.
۱۱. جمعی از نویسندگان، *درآمدی بر نظامنامه جامعه المصطفیٰ ﷺ العالمية*، قم، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفیٰ ﷺ، ۱۳۹۷ش.
۱۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة*، دار العلم للملایین، بیروت، اول، ۱۴۱۰ق.
۱۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، *وسایل الشیعه*، مؤسسه آل البيت، الطبعة الثانية، قم، ۱۴۱۴ق.
۱۴. حسینی الخطیب، سید عبدالزهرا، *مصادر نهج البلاغه و اسانیده*، بیروت، دارالزهراء، چهارم، ۱۳۶۷.
۱۵. خویی، سید ابوالقاسم موسوی، *معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة*، قم، منشورات مدینه العلم آیه الله العظمی خویی، بی تا.
۱۶. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳ش.

۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق، بی‌جا.
۱۸. زبیدی، محمد مرتضی، *تاج العروس*، المطبعة الخیریه، مصر، ۱۳۰۶ق.
۱۹. زنجانی، سید موسی شبیری، *کتاب نکاح*، قم، مؤسسه پژوهشی رای پرداز، اول، ۱۴۱۹ق.
۲۰. سووه، توما. *فرهنگ اصطلاحات اجتماعی واقتصادی*. ترجمه خلیل مکی. چ دوم. تهران: انتشارات رواق، ۱۳۵۸.
۲۱. سیفی مازندرانی، علی اکبر، *مبانی الفقه الفعّال فی القواعد الفقهیه الأساسیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۲۵ق.
۲۲. شریف الرضی، محمد بن حسین، *نهج البلاغه*، محقق: صبحی، صالح، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۲۳. صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، *المحیط فی اللغة*، بیروت، عالم الکتاب، اول، ۱۴۱۴ق.
۲۴. صدر، محمدباقر، *الاسس الاسلامیه*، بیروت: دار الفرات، ۱۹۸۹م.
۲۵. صدر، محمدباقر، *دروس فی علم الأصول*، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸.
۲۶. صلیبا، جمیل، *واژه‌نامه فلسفه و علوم اجتماعی*. ترجمه کاظم برگ نیسی و صادق سجّادی. چاپ اول. تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۰.
۲۷. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، *الفهرست*، نجف، المكتبة المرتضویة، بی‌تا.
۲۸. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، *رجال الشیخ الطوسی*، نجف، حیدریه، ۱۳۸۱ق.
۲۹. طوسی، محمد بن الحسن، *فهرست کتب الشیعة و اصولهم و أسماء المصنّفین و أصحاب الأصول*، قم، مکتبه المحقق الطباطبائی، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۳۰. عاملی، حر، محمد بن حسن، *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، قم، مؤسسه آل‌ال‌بیت، ۱۴۰۹ق.
۳۱. علامه حلی، حسن بن یوسف، *رجال العلامة الحلی*، الشریف الرضی، قم - ایران، ۱۴۰۲ق.
۳۲. علی آقا بخشی و مینوافشاری راد، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران، چاپار، اول، ۱۳۸۳.
۳۳. عمید زنجانی، عباس علی عمید زنجانی، *درآمدی بر فقه سیاسی*، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۳.

۳۴. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، قم، هجرت، دوم، ۱۴۱۰ق.
۳۵. قلی زاده، احمد، *واژه شناسی اصطلاحات اصول فقه*، تهران، بی نا، اول، ۱۳۷۹ ش.
۳۶. قمی، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *من لا یحضره الفقیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دوم، ۱۴۱۳ق.
۳۷. کشی، محمد بن عمر بن عبدالعزیز، *رجال الکشی*، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ش.
۳۸. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، *اصول کافی*، تهران، دار الکتب الإسلامية، چهارم، ۱۴۰۷ق.
۳۹. کینگ، ساموئل، *جامعه شناسی*. ترجمه ربیع مشفق همدانی. چ. ششم. تهران: نشر سیمغ، بی تا.
۴۰. گروهی از نویسندگان؛ زیر نظر محمد تقی مصباح یزدی، *فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، دوم، ۱۳۹۱.
۴۱. گولد، جولوس و ویلیام ل. کولب. *فرهنگ علوم اجتماعی*. ترجمه گروه مترجمان. چ اول. تهران: نشر ماز یار.
۴۲. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، *بحار الأنوار*، بیروت، مؤسسة الطبع والنشر، اول، ۱۴۱۰ق.
۴۳. مشکینی اردبیلی، علی، *اصطلاحات الأصول ومعظم أبحاثها*، قم، الهادی، ششم، ۱۳۷۴ ش.
۴۴. مطهری، مرتضی، *جامعه و تاریخ*. چاپ هفدهم. تهران: انتشارات صدرا.
۴۵. مظفر، محمد رضا، *أصول الفقه*، قم، بی نا، پنجم، ۱۳۷۵ ش.
۴۶. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، *معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة*، دارالزهراء، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۴۷. ناظم حسین اکبر، *وظایف حکومت اسلامی در تربیت سیاسی جامعه از منظر فقه اسلامی*، جامعه المصطفی ﷺ العالمیه، ۱۳۹۹ش.
۴۸. نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق.
۴۹. بناری، علی همت، *تعامل فقه و تربیت*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، اول، ۱۳۸۳ش.